

وارثان انبیاء

اینکه شما ان شاء الله، عالم و متقی شوید وارث انبیاء می شوید، یعنی چه؟! در حدیث آمده بود «أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دَرَاهِمًا وَلَا دِينَارًا» شما وارث، ارث و میراث انبیاء نیستید «وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ» ممکن است کسی بگوید معنی این حدیث می شود شما فقط شأن تبلیغی دارید. بروید علم و سخن انبیاء را به گوش مردم برسانید، بگذارید بقیه هر کار خواهند بستند بکنند فقط شما ذصیحت بکنید شأن شما فقط تبلیغ است. اما در روایت صحیح السند از امام صادق علیه السلام آمده است: «عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى الطَّوِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَسَطَ الْأَسَانِ وَكَفَّ الْأَيْدِ وَلَكِنْ جَعَلَهُمَا يُبَسِّطَانِ مَعًا وَيُكْفَانِ مَعًا»

کانال شرح حال (ایتا)

https://eitaa.com/sharhe_hal

فهرست مطالب

- ۳..... وارثان انبیاء.....
- ۴..... إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ.....
- ۵..... مطلق علما یا فقط اهل بیت طهارت.....
- ۶..... هر علمی یا علوم انبیاء.....
- ۷..... هر عالمی یا عالم عامل و متقی.....
- ۱۰..... وراثت در همه شئون یا صرفاً ابلاغ دین و احکام.....
- ۱۲..... بدون قدرت و حاکمیت ابلاغ دین بی ثمر است.....
- ۱۵..... الْعُلَمَاءُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ.....
- ۱۸..... الفقهاء خلفا و امناء الرسول.....
- ۱۹..... اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي.....
- ۲۱..... الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ.....
- ۲۳..... همگی عالم دین شوید.....

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

وارثان انبياء

شما چه هویتی دارید؟! طلبه بودن یعنی چه؟! آیا طلبه فقط یعنی کسی که ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول و... را می‌خوانند تا دین را بفهمد؟! کسی که برای مردم منبر برود و دین را درس بدهد و تبلیغ کند و بس؟! شأن شما فقط بیان دین و احکامش است یا باید به دنبال تحقق و عملی شدن دین هم بروید؟! مسؤلیت من و شمای طلبه دقیقا چیست؟!

برای اینکه بفهمیم ها چه کاره هستیم، ببینیم این دینی که مبلغ آن هستیم چه وظیفه‌ای برای ما مشخص کرده است؟!

إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْقَدَّاحِ (عبد الله بن ميمون) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَّصِعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ. وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُحُوتِ فِي الْبَحْرِ، وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ^١

١ الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ١؛ ص ٣٤. این حدیث به صورت زیر نیز با سند دیگری ذکر شده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا أُوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا فَانظَرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ» علما، وارثان پیامبرانند و این بدان جهت است که پیامبران درهم و دیناری از خود برجای نمی گذارند، بلکه سخنان و احادیثی از خود برجای می نهند، پس هر کس چیزی از آنها را بگیرد، به بهره فراوان دست یافته است... همان، ص ٣٢.

به سند صحیح از امام صادق (علیه السلام) از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که در راهی رود که در آن دانشی جوید خدا او را برای سوی بهشت برد، همانا، فرشتگان با خرسندی بال‌های خویش براه دانشجو فرو نهند و اهل زمین و آسمان تا برسد به ماهیان دریا برای دانشجو آموزش طلبند و برتری عالم بر علبد هانند برتری ماه شب چهارده است بر ستارگان دیگر و علما وارث پیامبرانند زیرا پیامبران پول طلا و نقره به ارث نگذارند بلکه دانش بجای گذارند، هر که از دانش ایشان برگردد بهره فراوانی گرفته است.

مطلق علما یا فقط اهل بیت طهارت

منظور از این عالمان که در روایت به عنوان وارثان انبیا معرفی کرده است، کیست؟ برخی مدعی هستند که منظور فقط اهل بیت طهارت هستند. در احادیث مختلفی نیز اهل بیت خود را با عنوان عالم توصیف می‌کنند و مصداق‌اتم این وصف نیز اهل بیت (علیهم السلام) هستند؛ اما وصف عالم در این حدیث و احادیث مربوط به علما اختصاص به حضرات ندارد و یک وصف عام برای مطلق عالمان دین است. مثلاً در روایت است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَ الْوَقَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لَا تَكُونُوا عِلْمَا جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ»^۲ اینکه به شما می گویند عالم شوید یعنی اختصاصی به اهل بیت ندارد و یا مثلاً اینکه عالم جبارین نشوید نشان می دهد که منظور علمای غیر معصوم است.

هر علمی یا علوم انبیاء

اشکال بعدی که ممکن است به ذهن بیاید اینکه منظور از آن عالمی که وارث انبیاء هستند، علمای همه علوم هستند مثلاً فیزیک، شیمی، نجوم، ادبیات و... یا یک علوم خاص؟! جواب این است که از باب تناسب حکم و موضوع در این روایات هر علمی مراد نیست بلکه علوم انبیاء که معارف دین و احکام باشد مراد است. آن علمایی که علوم انبیاء را به ارث می برند، وارث انبیاء هستند، البته ممکن است در برخی علوم شک شود که اینها از علوم انبیاء است یا خیر ولی مسلماً مهم ترین علم و میراث انبیاء علم به معارف و احکام دین است و منظور

۲. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۳۶.

از عالم در اینجا عالم به علوم دین و معارف و احکام مربوط به آن است.

دقت شود نمی‌گوییم برخی روایات مربوط به علم مثل «اطلبوا العلم ولو بالضعیفین» یا «العلم سلطان» هم مراد علم انبیاء است بلکه آنجا به تناسب قرائن مطلق علوم مفید منظور است.

هر عالمی یا عالم عامل و متقی

حال که مشخص شد عالمان دین وارث انبیاء هستند برای دفع دخل مقدر خوب است این هم گفته شود که منظور مطلق علما نیست، باز از باب تناسب حکم و موضوع، منظور از عالم در این روایات هر عالم دینی نیست بلکه عالم عامل و متقی منظور است نه عالم فاسق. مقامات ذکر شده در روایات برای علما تناسب با عالم متقی دارد نه هر عالمی. **عن الایمام علی (علیه السلام): «مَنْ وَقَرَ عَالِمًا فَقَدْ وَقَرَ رَبِّهٖ»**^۳ هر کس به عالمی احترام گزارده، همچون احترامی است که به پروردگار خود گزارده

^۳ تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه من کلمات و حکم الإمام علی علیه السلام)، ۱ جلد، دار الکتب الاسلامی - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۰ ق؛ ص ۶۳۲.

است. حضرت که نمی گوید عالم عاصی از دستورات الهی را احترام کنی مثل این است که خدا را احترام کرده‌ای، منظور مشخص است. در روایت از امام صادق (علیه السلام) است: کسی عالم محسوب می شود که با فعلش قولش را تصدیق کند.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ
عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ- «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» قَالَ يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ
فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ.»^۴

اصلاً بر کسی که عامل به اوامر الهی و احکام دین نیست عالم اطلاق نمی شود حالا می خواهد علامه دهر باشد. در روایت دیگری از امام جواد (علیه السلام) آمده علیه السلام معلّماء فی انفسهم حانّة إن کتّموا النّصيحة إن رأوا تائهاً ضالّاً لا يهدونه أو متبناً لا يحيونه فيئس ما يصنعون» علما در پیش خود خیانت کار محسوب کردند اگر نصیحت نکنند بدین که سرگردان گمراهی را ببینند و راهنمایی اش نکنند یا مرده‌ای را ببینند و زنده‌اش نکنند، و راستی که (در این صورت) چه بدکاری انجام دهند،

^۴ الکافی (ط - الإسلامية) ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۶.

«لَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي الْكِتَابِ أَنْ يَأْمُرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَبِمَا أُمِرُوا بِهِ وَأَنْ يَنْهَوْا عَمَّا نُهِيَ عَنْهُ وَأَنْ يَتَعَاوَنُوا عَلَى
الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا يَتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَالْعُلَمَاءُ مِنَ الْجُهَالِ فِي
جَهْدٍ وَ جِهَادٍ»^۵ زیرا خدای تبارک و تعالی از ایشان در کتاب خود پیمان
محکم گرفته که به هر کار خوب و بدان چه مأمورند دستور دهند، و

^۵ پیش از این فراز آمده است: «فَاعْرِفْ أَشْبَاهَ الْأَحْبَارِ وَ الرَّهْبَانَ الَّذِينَ سَارُوا بِكَيْتَمَانِ الْكِتَابِ وَ
تَحْرِيفِهِ (فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ)» شبیهان احبار «دانشمندان یهود» و رهبانان
(دیرنشینان نصاری) را، (از بین مسلمانان) بشناس، اینان که روششان کتمان کردن کتاب خدا
و تحریف آن است، و اینان نه از تجارت خود سودی برند و نه راه یافته‌اند. «ثُمَّ اعْرِفْ أَشْبَاهَهُمْ
مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِينَ أَقَامُوا حُرُوفَ الْكِتَابِ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ فَهَمَّ مَعَ السَّادَةِ وَ الْكُبْرَةِ» سپس
شبیهان آنها را در این امت بشناس، آنان که حروف و الفاظ کتاب را برپا دارند ولی حدود و
مقرراتش را تحریف کنند، اینان با رهبران و بزرگان (دنیا و زمامداران) همکاری کنند «فَإِذَا
تَفَرَّقَتْ قَادَةُ الْأَهْوَاءِ - كَانُوا مَعَ أَكْثَرِهِمْ دُنْيَا وَ ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» و چون اختلافی در
میان رهبران هواپرست افتد با آن دسته همکاری کنند که دنیای بیشتری دارند، و این است
اندازه و ارزش علم و دانش ایشان، «لَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ فِي طَبَعٍ وَ طَمَعٍ لَا يَزَالُ يُسْمَعُ صَوْتُ
إِبْلِيسَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ بِبَاطِلٍ كَثِيرٍ يَصْبِرُ مِنْهُمْ الْعُلَمَاءُ عَلَى الْأَذَى وَ التَّعْنِيفِ وَ يَعْيُونَ عَلَى الْعُلَمَاءِ
بِالتَّكْلِيفِ» پیوسته گرفتار طبع شیطانی و (آلوده) طمع خویشند، و پیوسته آواز شیطان از
زبانشان شنیده شود که فراوان باطل گویند. علما و دانشمندان (حقیقی) نیز در برابر آزار و
زورگوئی آنان صبر پیشه سازند، و آنان بر این علمای بزرگوار بخاطر اینکه آنان را بحق
و ادار کنند و از باطل جلوگیری کنند عیب گیرند، الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۸؛ ص ۵۴.

آنچه را از آن نهی شده‌اند از آن نهی کنند، و به نیکی و پرهیزگاری همکاری و کمک دهند و بجه گناهکاری و زورگوئی کمک‌ندهند، پس این علما همیشه با نادانان در کوشش و مبارزه‌اند.

وراثت در همه شئون یا صرفاً ابلاغ دین و احکام

حال که مشخص شد منظور از وارثان انبیاء مطلق علمای عامل و متقی است، سؤال می‌شود اینکه علما وارث انبیاء هستند، یعنی چه؟! اینکه شما ان شاء الله، عالم و متقی شوید وارث انبیاء می‌شوید، یعنی چه؟! در حدیث آمده بود «أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا» شما وارث، ارث و میراث مادی انبیاء نیستید «وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ» انبیاء علم خود را به ارث می‌گذارند، در حلیث دیگری آمده بود شما وارث احادیث انبیاء هستید: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا أُوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ» پس ممکن است کسی بگوید معنی این حدیث می‌شود شما فقط شأن تبلیغی دارید. بروید علم و سخن انبیاء را به گوش مردم برسانید، بگذارید بقیه هر کار خواستند بکنند فقط شما نصیحت بکنید شأن شما فقط تبلیغ است.

در روایت صحیح‌السند از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى الطَّوِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَسَطَ اللِّسَانَ وَكَفَّ الْيَدَ وَ لَكِنْ جَعَلَهُمَا يُبَسِّطَانِ مَعًا وَ يُكْفَمَانِ مَعًا.»^۶ خداوند چنین نیست که زبان کسی را باز کند ولی بسیط ید و قدرت اجراء را به او ندهد، دستش را ببندد بلکه یا دست و زبان هر دو را می‌بندد یا هر دو را باز می‌گذارد.

اینکه شما فقط حرف بزیند و بس و کاری‌به آنچه در خارج اتفاق می‌افتد نداشته باشید، از جهات مختلف خلاف حکمت و عقل است، شما برو و بگو مردم باید احکام دین را اجرا کنند؛ ولی آن کسی که حکومت می‌کند، قضاوت می‌کند، قوانین را بر خلاف احکام الهی تنظیم می‌کند، شما فقط حرف بزنی! او می‌گوید همجنس‌بازی قانونی است و باید در مدارس آموزش داده شود، حجاب ممنوع است، اگر به فرزندت گفתי همجنس‌بازی بد است، صلاحیت سرپرستی این فرزند از شما گرفته می‌شود و خلاصه او هرچه می‌خواهد می‌کند و شما فقط بشن و حرف بزنی! این با منطق هیچ حکیمی جور در نمی‌آید.

^۶ الکافی (ط - الإسلامية) ؛ ج ۵ ؛ ص ۵۵.

بدون قدرت و حاکمیت ابلاغ دین بی ثمر است

در عالم خارج کسی حکومت می کند و حرف آخر را می زند که قدرت دارد، اگر شما نه مشروعیت و نه قدرت داشته باشی، حرف زدن شما نتیجه ای ندارد، اینکه حق داری یا حق با تو است فقط در ذهن شما است، آن چیزی که نتیجه عینی و ثمره دارد این است که آنچه حق و درست است، قدرت هم دارد یا خیر؟! شما بخواهید یا نخواهید کسانی هستند که زیر بار حق نمی روند یا اصلاً آنچه شما حق می دانی هرچه که باشد را قبول ندارند، پس شما اگر قدرت داشتید می توانید آنچه حق می دانید را محقق کنید و گرنه باید تماشاچی باشید و در عمل مطابق آنچه ناحق ها و باطل ها می گویند، عمل کنید، در قول بگویند نکنید؛ اما عملاً مجبور باشید خلاف قول خودتان انجام دهید. اصلاً آن کسی که قدرت حاکم دست اوست فردا خود حرف زدن شما را نیز ممنوع می کند و شما باید ساکت باشی پس چاره ای نیست جز اینکه شما مکلف باشی به حرف زدن و مشروعیت داشته باشی برای کسب قدرت داشته باشی برای محقق کردن حرف هلیت. حالا نمی توانی قدرت کسب کنی و در دوران تقیه هستی اشکال ندارد؛ ولی این حق و تکلیف نسبت به قدرت یافتن را تثبیت کن و با سلاح تقیه برو به

دنبال بسط قدرت. خداوند به شما امر نمی کند که فقط برو و سخن بگو
 «مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَسْطَ اللِّسَانِ وَ كَفَّ الْأَيْدِ وَ لَكِنُ جَعَلَهُمَا يُبَسِّطَانِ
 مَعًا وَ يُكَفِّانِ مَعًا.» اگر قرار است سخن بگویی مشروعیت برای اجرای
 آنچه که می گویی هم داری، حالا قدرت نداری؟ اشکال ندارد برنامه های
 بریز برای کسب قدرت ولی نگو خدا فقط از شما سخن گفتن و
 نصیحت را خواسته و نسبت به محقق کردن آن توصیه و وظیفه ای
 نداری.

قرآن می گوید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَحْشَوْنَهُ وَ لَا يُحْشَوْنَ أَحَدًا
 إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (الأحزاب: ۳۹) آن کسانی که ابلاغ می کنند
 رسالت الهی و وظیفه اصلی ابلاغ دین و احکام الهی، بر دوش آنها
 است، اینها از هیچ کس جز خدا نمی ترسند. بعد از ذکر «يُبَلِّغُونَ
 رِسَالَاتِ اللَّهِ» می گوید «لَا يُحْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» این تبلیغ رسالت های
 الهی خواهی نخواهی به درگیری با حاکمان ظالم منجر خواهد شد،
 اینجاست که شما بالاخره باید نوح باشی، تمسخر شوی ولی مقاومت
 کنی، باید ابراهیم باشی و در آتش روی، باید موسی شوی و با فرعون
 درافتی، باید خودت را برای سختی ها و درگیری ها هم آماده کنی، باید

نترسید، باید برای حق وارد مشکلات شد هر جا که باشد. باید به خدا توکل کرد و کاسه سرت را به خدا بسپری و افق‌های دور را ببینی. «تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُ عَضَّ عَلَى نَاجِدِكَ أَعِيرَ اللَّهُ جُمُوعَتَكَ تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ أَرَمَ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَغَضَّ بِصْرِكَ وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ»^۷ اگر کوه‌ها از جای کنده شود، تو برجای خود بمان، دندان‌هایت را بر هم فشار، و کاسه سرت را به خدا عاریت ده، پای بر زمین کوب، و به آخر سپاه دشمنان نگاه کن و چشم‌هایت را جمع کن، و ترسی بر خود راه نده و بدان که پیروزی از سوی خدا است.

همه انبیا از همان اول که آمدند زیر بار این معادله که ما برای شما از آنچه حق و بایسته است بگوییم و این فقط در ذهن شما بماند و قدرت هم دست دیگری باشد، نرفتند، شعار همه انبیا از همان اول این بود که: خداوند را اطاعت کنید و از زیر بار اطاعت خیر خدا خارج شوید. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»

^۷ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ۱ جلد، هجرت - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.؛ ص ۵۵.

(النحل: ۲۶) هم خدا را عبادت کنید هم زیر بار طاغوت (هرچه حکم کننده غیر خدا) است نروید. همه هم اولین عمل کننده به این حکم بودند. ابراهیم با نمرود، موسی با فرعون، عیسی با پادشاهان روح و علما بنی اسرائیل، نبی مکرم اسلام و جنگ‌های مفصلش با قریش و...

الْعَمَاءُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

جمع‌بندی کنیم علما وارثان انبیاء هستند، آنچه به ارث می‌برند علم و احادیث انبیاء است و این علم صرفاً برای بیان و تبلیغ نیست؛ بلکه حقوقی که برای محقق کردن دین به نبی مکرم اسلام داده شده است، به آنها نیز می‌رسد. اگر فقها و علما وارث و جانشین انبیاء هستند؛ یعنی یک ابزار علم و رسالت و تکلیف مشترک دارند و به همین جهت بلید احکامی را که خداوند برای نبی ثلثت کرده است، برای وارثان نبی و ادامه‌دهندگان راه نبی نیز ثابت بدانیم. ابزارشان یک چیز است و تکالیفشان هم یک چیز است پس اختیارات و حقوقشان هم باید یکی باشد. نمی‌شود با همین ابزار من قرار باشد همان کار را بکنم؛ ولی آن اختیارات را نداشته باشم پس اگر در آیه شریفه می‌گوید «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (الأحزاب: ۶) این منصب برای علما

نیز ثابت است. در روایت از امام باقر (علیه السلام) است که این آیه در باب حکومت است: «فَقَالَ نَزَلَتْ فِي الْإِمْرَةِ»^۸

مستفاد از آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» این است که سلطه رسول خدا ﷺ بر افراد، بیش از سلطه آنها بر خودشان است این یعنی حکومت. عادتاً هیچ سلطه‌ای بالاتر از سلطه انسان بر خودش نیست، اما بنا به حکم خداوند سلطه رسول خدا ﷺ از آن بالاتر است. در شأن نزول آیه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون در غزوه تبوک فرمان جنگ صادر کرد، گروهی گفتند که ما از پدران و مادرانمان باید اجازه بگیریم و این آیه در رد آنها نازل شد که رسول

^۸ «مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ رَوْحِ الْقَصِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِيمَنْ نَزَلَتْ فَقَالَ نَزَلَتْ فِي الْإِمْرَةِ إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ جَرَتْ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ ع مِنْ بَعْدِهِ فَتَحْنُ أَوْلَىٰ بِالْأَمْرِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ...» الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ۱ ؛ ۲۸۸.

خدا ﷺ از خود شما بر شما سزاوارتر است^۹، چه رسد به پدر و مادرتان.

باید دقت کرد که برخی این اولویت را به معنی ولایت می‌گیرند و باز ولایت را به یک امر محبت و قلبی می‌خواهند تا ویل ببرند؛ لها در آیه مورد بحث، سخن از اولویت رسول خدا ﷺ نسبت به مؤمنین به میان آمده است. نه ولایت؛ حالا در جای خودش بحث می‌شود که این حق اولیت از آثار ولایت است؛ لها فعلاً اینجا در باب حقوقی که خداوند برای نبی خود جعل کرده است بحث می‌کنیم. آیه می‌گوید رسول خدا ﷺ از خود مؤمنین بر خودشان اولی و احق است و چنین نتیجه خواهد داد که تصمیم او دربارهٔ مسلمین مقدم بر تصمیم آنان دربارهٔ خودشان است. آیه کریمه فرموده: **الْتَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...** و این‌جا تعبیر آیه دیگر **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...** کاملاً فرق دارد و

^۹ روی أن النبي ص لما أراد غزوة تبوك و أمر الناس بالخروج قال قوم نستأذن أباءنا و أمهاتنا فنزلت هذه الآية. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ۱۰ جلد، ناصر خسرو - ایران - تهران، چاپ: ۳، ۱۳۷۲ ه.ش. ج ۸، ص ۵۳۰.

عرض شد اگر علما وارث نبی هستند و تکالیفشان مثل نبی است حقوق لازمه محقق کردن آن تکالیف را نیز مثل نبی برخوردار هستند.

الفقهاء خلفا و اماناء الرسول

بحث از حدیث صحیح السنند «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» تمام شد، احادیث دیگری نیز داریم که همین مضمون جانشینی علما و فقها از رسول در آن آمده است. در روایتی مربوط به نصایح حضرت امیر عليه السلام به محمد حنفیه، حدیث مذکور با تعبیر «إِنَّ الْفُقَهَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^{۱۰} آمده است، واژه فقها معادل علما است، منظور از علما نه هر علمی است؛ بلکه منظور علم دین است. در طایفه دیگری از احادیث به جای وراثت، تعبیر خلافت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله برای فقها و علما آمده است که صراحت بیشتری برای بحث جانشینی فقها از نبی مکرم صلی الله علیه و آله در اجرای شئون رسالت دارد.^{۱۱}

^{۱۰} من لا یحضره الفقیه ؛ ج ۴ ؛ ص ۳۸۴.

^{۱۱} وجه تقدم حدیث وراثت عدم هرگونه تشکیک در سند احادیث آن بحث بود و روایات طایفه دوم علی رغم صراحت بیشتر به عنوان مؤید و کامل کننده آن استدلال استفاده شد. اگرچه هر دو طایفه از باب تجمیع قرائن و ظنون اطمینان آور هستند.

اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قَبْلَ يَا رَسُولَ

اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُؤُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي.»^{۱۲}

خدا رحمت کند جانشینان مرا. پرسیدند: ای پیامبر خدا! جانشینان تو

چه کسانی هستند؟ گفت: «کسانی که بعد از من می آیند و سنت و حدیث

مرا روایت می کنند.»

تعبیر روایات احادیث در اینجا منظور مطلق نقل روایت نیست بلکه

منظور فقهای است که بر اساس روایات به مسائل مردم پاسخ می دادند.

در آن زمان پاسخ دادن به مسائل با نقل روایت و ویژگی فقها بود و

فضل حقیقی مربوط به دو ویژگی فقاہت و روایت در کنار هم بود.

اساساً روایت کردن، بدون فقاہت فضیلتی نداشت و چه بسی عیب هم

^{۱۲} ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق. ج ۴ ص ۴۲۰. در روایت دیگری

از امام رضا (علیه السلام) این حدیث با ادامه‌ای به شرح زیر آمده است: عیون أخبار الرضا

علیه السلام بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَرُؤُونَ أَحَادِيثِي

وَسُنَّتِي فَيَسْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي.» بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۲؛ ص ۱۴۴.

محسوب می‌شد که راوی هرچه شنید را بدون فقه و فهم همینطور روایت کند. **وَ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع: «عَلَيْكُمْ بِالذَّرَايَاتِ لَا بِالرَّوَايَاتِ هِمَّةُ السُّفَهَاءِ الرَّوَايَةُ وَ هِمَّةُ الْعُلَمَاءِ الدَّرَايَةُ»**^{۱۳} بر شما باد به فهم روایات تا نقل کردن آنها، همت سلفیهان بر نقل است و همت عالمان بر فهم است.

از امام صادق (علیه السلام) سوال شد از دو نفر هستند که یکی فقیه است و احادیث را روایت می‌کند و دیگری چنین نیست^{۱۴}. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا فَفِيهِ رَاوِيَةٌ لِلْحَلِيثِ وَ الْآخَرُ لَيْسَ لَهُ مِثْلُ رِوَايَتِهِ» این قید «رَاوِيَةٌ لِلْحَلِيثِ» قید احترازی نیست که مثلاً یک فقیه روایت کننده حلیث داریم و یک فقیه غیر روایت کننده حلیث بلکه قید توضیحی است یعنی فقیه است و فقیه این ویژگی را دارد که حلیث روایت می‌کند «وَ الْآخَرُ لَيْسَ لَهُ مِثْلُ رِوَايَتِهِ» یعنی دیگری فقیه نیست، چون فقها برابری بود با علم آنها بر روایات و توان فهم

^{۱۳} کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ۲ جلد، دارالذخائر - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۰ ق.

؛ ج ۲؛ ص ۳۱.

^{۱۴} مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ج ۲ ص ۱۴۵.

روایات، به همین جهت می‌گویند دیگری مثل او روایت ندارد. امام پاسخ می‌دهند: «الرَّوَايَةُ لِلْحَدِيثِ الْمُتَّفَقِ فِي الدِّينِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ لَا فِئَةَ لَهُ وَلَا رِوَايَةَ.» آن روایت کننده حدیث که متفق در دین است فضیلتش از هزار عابد که فقیه نیست و روایت نمی‌کند بیشتر است. خود این پاسخ امام و قرار دادن فرد علبد (نه فرد فقیه غیر روایت کننده) در مقابل فقیه روایت کننده روشن می‌کند که منظور سائل از آن دو فردی که یکی فقیه و روایت کننده است دیگری اش غیر فقیه است و قید توضیحی بوده است.^{۱۵}

الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ

در روایت موثقی از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت است: عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْقَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

^{۱۵} در روایات دیگری نیز همین مقایسه بین فقیه و عابد شده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفِ عَابِدٍ.» الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۳۳. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ رَأَوِيَهُ لِحَدِيثِكُمْ يَبْتَئُ ذَلِكَ فِي النَّاسِ وَيَشُدُّهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبَ شِيعَتِكُمْ وَ لَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شِيعَتِكُمْ كَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ قَالَ الرَّوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.» همان.

«أَلْفَقَهَاءُ أُمَّتَاءِ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ أَتَّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَأَحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ»^{۱۶}

امناء یعنی کسی مورد اعتماد و تکیه است و منظور کسی است که کاری را با اعتماد و اطمینان به او می سپارند، مراد از امین بودن برای رسولان در جانشینی و انجام وظایف رسالت است. به عنوان شاهدی برای این معنا در خطبه معروف منا، امام حسین (علیه السلام) در توبیخ علمای زمان خود به آنها می گویند: «مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأُمَّتَاءُ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَ مَا سُئِلْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السَّنَةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ»^{۱۷} جریان امور و احکام به دست علما است، که امانتدار حلال و حرام خدایند اما این منزلت از شما گرفته شده است و این گرفته

^{۱۶} الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج ۱؛ ص ۴۶.

^{۱۷} ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ۱ جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق.؛ ص ۲۳۸.

شدن به جهت جدا شدن شما از حق و اختلاف کردنتان در سنت با وجود دلایل آشکار بود.

باز روایت دیگری که بسیار مشهور است و مؤید معنای جانشینی فقها و علما در شئون نبوت از آنها است روایت نبوی: «عِلْمَا أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^{۱۸} علمای امت من همچون پیامبران بنی اسرائیلند.

همگی عالم دین شوید

و کلام آخر اینکه جانشینی فقها و علما در شئون انبیاء مانند تبلیغ و حکومت به معنای صرفاً جعل یک حق و مزیت برای فقها نیست که برخی تصور کنند این استدلالها و بحثها برای حاکمیت فقیه بود و بس، بلکه حاکمیت فقیه چیزی جز حاکمیت فقه و احکام خداوند نیست، فقیه جز واسطه‌ای برای جریان ولایت و حاکمیت الله نیست و به تعبیر قرآن حتی نبی خدا نیز چنین حقی ندارد که مردم را به عبادت یعنی اطاعت خود وا دارد بلکه همه برای تحقق ولایت الله است. «هَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ التَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا

^{۱۸} ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ۴ جلد، دار سید الشهداء للنشر - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۵ ق.؛ ج ۴؛ ص ۷۷.

عباداً لي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران: ۷۹) هیچ بشری، که خداوند به او کتاب و حق حاکمیت و پیامبری دهد، حق ندارد که به مردمان بگوید: بندگان من باشید نه خدای، بلکه بایست بگوید: ربانی یعنی منسوب به خدا (عالم دین)^{۱۹} باشید، به واسطه آنچه از کتاب الهی تعلیم می دادید و احکام دین که درس و بحث می کردید.

^{۱۹} و قال علی بن إبراهیم، فی قوله تعالی: ما كان لبشر أن يؤتیة الله الكتاب والحکم والنبوّة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله و لکن کونوا ربّائیین: إن عیسی لم یقل للناس: إنی خلقتکم فکونوا عباداً لی من دون الله، و لکن قال لهم: کونوا ربّائیین، أی علماء. بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ۵ جلد، موسسه البعثة، قسم الدراسات الإسلامیة - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۴۱۵ ه.ق.، ج ۱، ص ۶۴۵.

اینکه تعلیم کتاب می کنند و مباحثه احکام را می کنند معلوم می کند منظور از ربانی عالم دین است و در روایت نیز همینطور آمده است. در توضیح بیشتر آیه ممکن است بگوییم اینجا یک صنعت بلاغی به نام اسلوب حکیم بکار رفته است که در مقام پاسخ به یک سوال لغرض یک جواب دیگر می آید. مثلاً: «یَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينُ وَالْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (البقره: ۲۱۵) در این آیه سوال می کنند چه چیزی را انفاق کنیم؟ خداوند نمی گوید چه چیزی انفاق کنید می گوید هرچه انفاق می کنید برای اینها باشد. مهم نیست چه باشد مهم این است اینطور باشد. در اینجا هم می گوید انبیاء حق ندارند بگویند عبد من باشید. سوال مقدر می شود، پس چه باید بگویند: مخاطب انتظار دارد

بگوید خدا را عبادت کنید ولی می‌گوید عالم باشید به واسطه آنچه از کتاب آموخته‌اید و از احکام مباحثه کرده‌اید که اگر چنین باشید فقط خدا را می‌پرستید و مردم را نیز به عبادت و اطاعت نفس خود وا نمی‌دارید.

و اگر کسی بگوید در اسلوب حکیم جواب از سوال مقدر داده نمی‌شود می‌گوییم بعد از لکن که ادات استدراک است: « وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّنَ » به واسطه ما بعد معلوم می‌شود حیثیت استدراک چه بوده است، خداوند استدراک می‌کند از گفتن این جمله به گفتن جمله‌ای دیگر که نبی خدا نباید آنچنان بگوید بلکه باید بگوید بیایید همگی عالم دین شوید که اگر عالم شوید. در شأن نزول آیه نیز آمده است که مسیحیان گمان می‌کردند پیامبر خدا چون حضرت مسیح (علیه السلام) است و نه خودشان می‌گویند ایشان را رب خود نگیرید و به پیامبر پیشنهاد دادند که ما اگر شما را مثل مسیح علیه السلام رب خود بگیریم شما کوتاه می‌آیید و این آیه نازل شد. یعنی اگر عالم باشید این حرف‌ها را دیگر نمی‌زنید و می‌فهمید اصل اله گرفتن مخلوق اشکال دارد و دعوا بر سر من یا مسیح نیست.